

شعر از : مرحوم نحيف زهري - ۱۳۳۸

سرنوشت

بود بي صاحب و جل در ده ما يك خركي
بار او مر همه را بود حق مشتركي
گاه من، گاه تو، گاه هي دگري
بارميكردش و ميبرد بي يك دركي
مرغزار فلکش بود چرا گاه اميد
داشت در خرمن اميداز آن خوشه گكي
گرك خونخوار دريدش شكم و سير بخورد
جسم بي جان بماند به يك گوشه گكي
لاش خواران دگر هم، همه بردند هجوم
تا برند قدر توان بهره از آن لقمه گكي
بدرد گرگ خري را كه ندارد صاحب
واثق افتاده در اينجا مثل با نمكي